



قلم انداز

چنین کردند نیکان زندگانی...

گرچه از هر مانی خیزد نفس / فرو داد مانی بسا مانی
لاجرم در مرگ مردان بزرگ / گفت باید ای دروغ عالمی

پدرم آبت الله سید محمد علی عوسوی گرمارودی در ماه مبارک رمضان، روزهای شهادت اسام پرہیزگاران، امیرمؤمنان صلوات الله علیہ، برابر با ۱۲ ہمن ۱۳۷۵ در بیمارستان امام رضا (ع) یادشہد، زندگی را پیروز گفت و بہ دیدار دوست اعلیٰ شتافت کہ جسس قائم و قائد بہ کس...
دوست و سرور دانشور و دانشمند، بہا نالہ و الدین خرمشاہر، چنین پیام تسلیت مہر آمیز خود، در ذیبت تاریخ رحلت پدر، فرمودہ اند:

پدر پاکدل حضرت گرمارودی / در شب فسمو، پی ہنوفہ مسولا رفت
ہمچو آسری کہ ز دریا رود و ساز آید / تا بہ خلونگی خورشید جہسان آرا رفت
بچ از سمد و صفاد چو بگذشت و عراز / ہم بہ روزی کہ امام آمد ازین دنیا رفت

او ۸۶ سال پیش، روز جمعہ سوم شوال ۱۳۳۱ قمری اہفت سال پس از رضای فرمان مشروطیت آذربایجان گرمارود الثوت فریب یکی دو فرسنگ بالاتر از قلعہ حسن صباح، در دل کوہ ہای ساریتہ المرز مرکزی، بہ دنیا آمد.

اوراکہ فرزند اول خانوادہ بود محمد نامیدند و تنها برادرش را کہربا بعد ہا، پس ازانکہ برادرش دوستان جوانی، شہیدہ توصیہ ماسور سیار ثبت احوال، برای آیندہ نگری در امر سبازی نام او را از محمد بہ محمد علی، تغییر دادند.

گرمارود، در بابای کوہ حای حارری الثوب، کماز و وسایع ای بہ نام شاہرود واقع است و... مجموعه ای ست از درود و سباز و سنگستان و چشمہ و خانہ ہای روستایی، محصور در کوہسارہا ما آبشاران و چشمہ ساران فراوان و کوچہ باغ ہای کوہساری و مراتع نادان پوشیدہ از علف و گلہای وحشی و شقایقزارہا و دامنه ہایی با گردوین ہای باوقار و باغسارہای وحشی البالو و مزارع سب زمینی و ذرت و گاہارس... و سراسر کہ در گردنہ ہای بالای روستا، از شمال سبکراست تا بالاتر، قلہ ہای ہمین دامنه ہا، ہستند

با ناچہرہی سبب، بر اہرہای سپید سخیلی برسہ می زند. آن ہم در زمینہ آسانی کبیر رنگ کہ از صافی گوی اصقان آن پیماست. از سائتہ این مجسمہ، کہ ہمہ در دوسوی پاک دودہ قرصی فراہم آمدہ است، آن ہم در ارتفاع چندہزار مترا بالاتر از سطح دریا، رودی فروشان و جوشان می گذرد کہ آب آن دستکم در تابستان ہما از آبیدہ صافراست بسک ہا و حتی ریک ہای پستراں را می توان از بالای پل چوبی ربا و ععلق آن، بر شردہ (۱)

پدیر پدر سید علی نقی از معنود ہا سواد ہای آن زمان روستا و ریش سفید محل داوور و وکیل دعاوی آنان و مردی فوی النفس و صریح و بہ عین دلیل مورد احترام بود و در حل و عقد امور و کدخدائی ہا، کسی بالای حرف او سخنی نمی گفت. یعنی ہم او چشم داشت ہم مردم آن دورہ و زمانہ مثل روزگار صابردند و جہای بیشتری داشتند.

من پسر بزرگ خود را، گرچہ در پرسیالی وی ۱۵ ہدہ ہدم اما رشید دریا برد.

سلطان قاسمیل می گویند پدر ہم در کودکی زیبا و با عوش پرودہ است.

پس، از ۵ سالگی در مکتب خانہ گرمارود، نزد ملا محمود طالقانی قرآن و سپس در روستای مجاور گرمارود، یعنی روستای ویرک صرف، شعر آموخت.

خوشنویسی و از همان کودکی، نزد مرزا مہدی نامی، اہل طالقان، آموختہ بود، میرزا مہدی، قلمدان ہای بسیار زیبایی برای شاگردان خود می ساخت، خط زیبا و سختہ او روی قلمدان بسیار زیبائی کہ برای پدر ساخته است پرمیاست - بہ یادگار ہمائی کہ ہوی او داری - از جملہ این بیت، از حکم سوری :

تعارف گر کنم در کسلہ پاچہ / زدہ ارگز نمی گویم، زبانی ست (۲)

وچہ حکیم بودہ است معلم خط کہ بر قلمدان، شعری کہ کودک را بہ خواندن و نوشتن، جذب کند، می نوشته است، نہ مثل برخی کتاب ہای درسی امروز ما کہ با سخن و اشعار قلمبہ سلبہ، بچہ ہا را از شعر و ادبیات، بیزار، می کنند و کم سوادی جوان ہای ما، ریشہ در همین بی توجهی ہای مادار دارد! صفای ہر چمن از

در همین سال هاست. که پدر خود نقل می کرد. بچه ها
 ظفرها می بایست. نماز را به جماعت در مکتب خانه می خوانند
 و هر روز يك نفر. به نوبت امام جماعت می شد. ملای مکتب
 برخلاف معلم خط. حکیم نبود و با چوب نازک و بلند. و بروی
 صف نماز می نشست. تا خدا نکرده کسی حضور قلب پیدا نکند!
 پدر می گفت: من ۵ ساله بودم و از چوب درواز ملاسیباز می
 ترسیم روزی که نوبت امامت به من رسید. در وقت. چشمم به ملا
 و چوب بلند او افتاد و ذکر فتوت را که رب ائی مغلوب فانتصر بود
 از سینه چاکمی. رب ائی عشوق فانتظر خواندم!
 چوب ملا بالا رفت و هرند پرسید چی گفتی ۱۱
 من در همان حال فتوت. به زبان معلی گفتم: ملای من به
 من. اینطور یاد داده است!

دهه از جمله ملا زده بوده اند زیر خنده و نماز جماعت بر
 هم خورده بوده است.



خانواده پدر اوائل پاییز به روستای مؤذک در تنکابن می
 رفت و اواخر خرداد به گرمارود بازمی گشت. بنابراین بخشی از
 آموخته های دوران کودکی پدر. در تنکابن الهام یافته است.
 در تنکابن. یکی دوسال در دبستان های دوره احمدشاهی.
 در روستای خرم آباد درس خواند.

صدبه و سیوطی و مفتی را تابستان ها وقتش به الموت باز
 می گشت. نزد مرحوم شیخ فضل الله لمغانی بالارویی فراگرفت.
 در روستای خزوه کتب متکابن که به سبب حضور مرید شیخ

کبیر انامدارترین روحانی وقت تنکابن حوزه علمیه نسبتاً خوبی
 داشت. تا سن ۱۶ سالگی برخی مقدمات و بخشی از سطح اصطنق
 معلول. شرح جامی. شرح ابن عقیل. لغه و معالیم آرا آموخت.
 سرانجام ربیع الاول سال ۱۳۴۹ قمری برابر با ۱۳۰۹ شمسی.
 ۱۷ سالگی به قم رفت و چون پدرش مرحوم سعد علینقی با شیخ
 کبیر دوستی داشت. به توصیه شیخ کبیر. در قم. به حجره فرزند
 دی وارد شد.

رئیس حوزه علمیه قم. مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ
 عبد الکریم حائری. سرپرستی معنوی هرگز کرده از طلاب ربابه اعتبار
 اینکه از تکلم منطقه کشور می بودند. به يك زن از مشاهیر همان منطقه
 سپرده بود. و ایمان با عقل و عمل و حتی با قول و سخن خویش نمودن
 بزرگ تربیت می کردند. در کلامشان تأثیر شگرف وجود داشت که
 در سخن دیگران. نبود. همام تبریزی می گوید:

از سخن تا سخن بسی فرق است.
 سخنی وحی و دیگری زود است.
 سخنی رهنمائی مرد وزن است.
 سخنی دلم دیر و هوسزن است
 اینان اگر چه. گنگام زمستانه. اما مردان پر آوازه و خوشنام

دستبروردن ها بودند. در حقیقت بیستون راضعش کند و شهرنش
 فرهاد بود.

از جمله این بزرگان. مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر
 الهیابن معلم بزرگ اخلاق و پرورشیگری بود که مرحوم حائری.
 سرپرستی طلاب قزوین و گیلان را به وی سپرده بود.
 مرحوم الهیابن آن زمان خود در درس خارج مرحوم آیت الله
 حاج شیخ مهدی یاقین شهری و مرحوم آیت الله حاج شهید
 عبدالکریم حائری حضور می یافت.

پدرم قدری از سطح و وسائل و مکاسب را نزد مرحوم الهیابن
 خواند. هوش بسیار و صفای روستایی و منش والا و تقوای پدر. توجه
 مرحوم الهیابن را به او جلب و آن بزرگمرد. او را به عنوان هم حجره
 خود. انتخاب کرد. و این از نیک بختی های پدر بود. نظامی کجیرو
 گفته است:

بهای دُر بزرگ از بهر این است
 که اول با بزرگان مشین است

مرحوم الهیابن در راهرو بین مدرسه فیضیه و مدرسه دارالشفاء
 حجره داشت.

پدر می گفت. در حوزه علمیه قم. با فشار و تضییق رژیم
 رضا شاهی مقرر شده بود که از طلبه ها امتحان بگیرند و هر کسی
 از عهده. برمی آمد. حوزای عمامه می دادند که هر کسی می بایست
 همیشه همراه می داشت. این امتحان ها از مراد درس مختلف بود.
 از جمله. املا.

تمنن ها از حوزه علمیه قم بودند اما. يك مائزس از
 طرف دولت با دقت و سختگیری. نظارت می کرد. در آن زمان آل
 آقا نامی. این بازرسی را به عهده داشت. نتیجتاً در امتحان
 املا. که اغلب از کلمه و دهنه بود. کلمات را با قرائت عربی
 غلیظ تلفظ می کردند تا امتحان شوندگان. فرق ط و ث و ص و س
 و ج و ح و از طرفین تلفظ. در بیاید و غرض بیشتری بگیرند. درس های
 هم بود که در آن ها اجازه داده بودند امتحان شوندگان. طی یک شب
 پاسخ های خود را بنویسند. غروب. سوال هارا تعبیر می کردند و
 فردای آن روز. پاسخ را جمع می کردند.

پدر می گفت مسأ. خود. از کسرفتن حوزادولتی برای
 عمامه خویش پرورشی داشتیم و آن را نمی پسندیدیم. و روزها
 اهد. از ترس مأموران شهرتانی. با افسان. فر ششم با عمامه مرحوم
 الهیابن و امثال ایشان. در باغ های انار اطراف قم به سر می بردیم
 ولی برای کسرمک به کسانی که می خواستند حوزای عمامه
 بگیرند. از هیچ همراهی. دریغ نمی کردیم و گاهی من به تنهایی طی
 يك شب. درده و خشی پانزده ورقه. برای طلبه ها. پاسخ های صحیح
 را می نوشتم. آن هم با یاد یا پانزده عبارت متفاوت. به طوری که
 بازرسی با مصحح اوراق. متوجه نشود.

پدر در دوران تحصیل در قم. ماجراها دارد که برخی از جهت
 تاریخ حوزه. بسیار با اهمیت و شنیدنی است و در شرح حال
 مفصل تری از او که در دست تهیه دارم. خواهد آمد. انشاءالله
 کوتاه نتوان کرد که این قصه دراز است.



در سال ۱۳۶۵ شمسی. مادامش در گرمارود فوت مرگند.

در تابستان همان سال خراسان با آیت الله حاج شیخ علی اکبر تسخیری به طبرستان قاجان از فرمشهر و اروند رود برای ادامه تحصیل به نجف می رود که خود ماجراهای دیگر دارد.

در نجف نزهت آباد عظام، سیدهاجر الحسن اصفهانی (خارج لفظ) و مشکینی و آقاخان سمرقانی (خارج اصول) و آقاخان مرتضی طالقانی - از عزیزترین شاگردان جسدانگرم خان قشقاس - (خارج اسفار) را می خواند و از دست آیت الله العظمی اصفهانی تصدیق اجتهاد و اجازه روایت می گیرد و به قم بازمی گردد. مدتی آن تصدیق اجتهاد، این است :



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين . والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين

و بعد از جناب العالم العامل الفاضل . سيد العظام . السيد محمد علي الموسوي گرمارودي قد صرف عمره برده . من الزمان که تحصیل العلوم الشرعية و حد واجهد حسب بلع مرتبة شايسته من العلم و العمل و قد اعترت له ان يصرأ في الاسير المسبية انهي لا يجوز التصرف فيها الا للمجتهد الجامع للشرائط او المأذون من قبله وان يبري عن ما اودعه اصحفته رضوان الله عليه لم يكتفهم المعتبر من الكفاية بغيره و اجزئه ان يأخذ من الحقوق النطقه عليه من سهم الاسام عليه السلام و غيره علم حسب احتياجه و اوجبه تلازمه التفرقة و رعاه الامتداد من كل حال فان سئل استجد وان لا يستاني من مصالح و عوائده كذا لا استجد استجد الله تعالى السلام عليه ورحمه الله وورثه الامير ابو الحسن الموسوي الاصفهاني

در کنار ورقه . کتولگری وقت ایران دولتی مشرف نیوز صحت اعضا. آیت الله العظمی اصفهانی را تصدیق کرده (۱۱۰۰) تاریخ ۱۳۱۶ هجری شمسی را گذارده است. شاهپوری آنکه بعداً در ایران کسی مزاحم نشود. زیرا امروزان رضا شاه. عمده افرادی را که از شهرتانی جواز و نیاز مراجع نجف با قم. تصدیق اجتهاد نداشتند. بر می داشتند.

در سال ۱۳۱۸ شمسی. دختر یکی از روحانیان سرشاسن آرزو رسکاس به نام حاج شیخ جعفر روحانی. را از وی خواستگاری کرد. این دختر از سوی مادر نیز. مجتهد زاده و از خانفان علم و فضیلت بود. پدرم عالمی بزرگ بود و چنانکه از تاریخ تصدیق اجتهاد وی پیداست. در سن ۲۴ سالگی به درجه اجتهاد رسیده بود و مقام الموت و حتی تنگاین. شاید علماً مقدم تر از او یافته می شد. به همین روی مرحوم روحانی با این وصلت موافقت کرد چون او خود اهل علم بوده قدر زودتر گذشتند. قدر گهر. گهری این وصلت. در تابستان ۱۳۱۸ شمسی انجام شد و پسر پانزده ساله همان سال از راه قزوین برای ادامه تحصیل و نیز تفریح به قم بازگشت و خانه ای یک اتاقه اجاره کرد زیرا به روحانیاتی که حشر داشتند. برای ماندن در مدرسه های علمیه. مجبور ای نمی دادند. تمام خانه یک اتاق بود و یک هشتی در کنار آن. که به راهروی پشت بام ختم می شد و پوست انارهای را که مصرف می کردند و در دم. آن زمان بسیار ارزان بود. روی پله این راهرو خشک می شد تا به قالین های تم برای رنگرزی. نخر خسته شود و گسل خزینه تحصیل و زندگی باشد. جوانمرد را تنگدستی. مباد اما البته او در طول تمام سال های دراز عمر. خم به ابرو نیاورد و این نصیحت صاحب را کاملاً بکار بست که: ابرو گشاده باش. چو دست گشاده نیست.

نحسین سفر پلو به مشهد مقدس رضوی . چند روز پس از تولد صاحب این قلم در بهار ۱۳۲۰ . روی داد که پدر همراه با فرزند شیخ کبیر بمسی مرحوم آیت الله حاج شیخ عبد الرحیم روحانی تنگکاشی به طرف مشهد راه افتاد.

در راه. رضاشاه و همراهانش هم با ۱۱ ماشین سواری تا شاهرود جلوی ماشین آن ها می رفتند. از شاهرود ماشین آنها پیچید به طرف شمال و ماشین آنها رفت به مشهد .

در روزه و مشهد بودند سپس با این بوسی از راه شاهرود و خوش بیلان و شاه پسند . اواسط اردیبهشت ۱۳۲۰ به طرف تنگکاشی راه افتادند .

یک روز در راهل ماندند . ماشین عیبی کرده که مجبور شدند بمانند روز بعد وقتی به دروازه نوشهر رسیدند تا آن جهت که رضاشاه در این جهت به رشت رفته و برگشته و در قصر نوشهر اطراق کرده بود . اجازه نمی دادند ماشینش از وسط شهر رد شود . کنار دروازه شهر ماشین ها را بازرسی می کردند و اساسی افراد را می نوشتند. در چنین وضعی که از زور خفگان رضا خانی. چاره جز پنهان دریدن نبود و داشتند عمده بی جوار هم. برای روحانیان. حرم

مصدق می شد. در ماستین آنها ۶ نفر روحانی با عمامه بی
 جواز حضور داشته بودند. حاج شیخ عبدالرحیم مرعشی تنکابنی. آقا
 سید محمد صفی تنکابنی. آقا سید محمد باقر سائنگه محله ای و
 صد نفر دیگر از روحانیان اشکور. هفتصن روحانی پندرم بود.
 نگهان یک ژاندارم از ماستین با آلامد که اسم همه را می
 نوشت. دل در دل کسی نبود. (ژاندارم بیلده تیر و کمره) این را برآورد
 بود. در میان نام پدر را پرسید تا در دفتری که داشت. و بر اسم
 های دیگر بنویسد. همینکه پدر اسم خسرو را گفت. ژاندارم
 بسیار فصیح و درست و باصفا بلندگفت الحمدلله الذی ضلّ عواقب
 امورنا خیراً

پندرم همیشه به هنگام توصیف نخستین سفر خود به مشهد،
 رفتی به اینجا می رسید می گفت: این شکر فربین حمله ای است
 که در صوم از کسی مثل آن ژاندارم رضانخانی شنیده ام.
 پندرم حق داشت شکفت زده شود زیرا اولاً خرس را چه به
 آشنکری، ژاندارم رضانخانی را چه به آنکه عربی دان باشد، ثانیاً در
 دستگاه دولتی آنروز، ژاندارم مهربان. واقعاً نام بود، برادر آنان
 اصل بر برائت نبود و معتقد بودند یک کتر شاخ بهتر از صد زرع دم
 و لطفه تا می. می توانست شجره گوهر شوده تقریباً همه
 کارگزاران دولتی رضانخانی. به قول قائم مقام قزاقی، عاجز
 و مسکین هر چه ظالم و بدخواه برود و ظالم و بدخواه هر چه عاجز
 و مسکین.

آن روز آن ژاندارم نه تنها مزاحم کسی نشد. بلکه
 پاسهاری که در صوفی تاج و خرمه و شغلش بود. به راننده گفته بود
 است.

- اعلیحضرت رفتند رشت و برگشتند به نوشهر. آن
 در قصر نوشهرند. از وسط شهر نروید. راه می دهند. از این راه فرقی
 برود!

و پندرم و همراهان از همان راه که او نشان داده بود به جلوس
 و سپس به تنکابن رفتند و پندرا آخر بهادر در تنکابن ماند
 دو دنباله این سفر پندرم خود. به من می رسد:

... اول تابستان ۱۳۲۰ از راه تنکابن به گرمارود رفتیم
 شهر بروما در گرمارود. خورشیدیم گسسه روس از شمال و آمریکا
 و انگلیس از جنوب. ایران را امتثال کرده اند. و رضاشاه فرمان بخش
 سرنگون و فراری شده است.

روس سراسر شمال تا قزوین را و آمریکا و انگلیس تقریباً
 تمام جنوب را گرفته بودند. نورخانه اصلی ایشان یکی. پشت امامزاده
 شاه جمال. در کم بود و یکی در همان اگر چه گفته اند راه دور زده
 تا چهل روز مان است. هیچ کس از امنیت راه ها اطمینان
 نداشت. من تنها. برای ادامه تحصیل. از راه قزوین به هم برگشتم.

چون زن و فرزند همراه نبودم. توانستم دوباره در
 حجره زندگی کنم و به موفقه حاج ملاصادق نزدیک صفای میر و
 نزدیک موفقه سته. و قتم.

کثورتاً ظاهراً بی طرف بود. کشت و کشتاری هم در بین
 نبود ولی گسبه های وضع جنگی بر سراسر ایران از جمله قم. مکتوت

داشت. خط آمد درست در اختیار روس بود. مصدق بعداً در مجلس
 گفت که روس ده فن طلا بابت اجاره بهای خط آهن سراسری به ایران
 بدهکار است. نان مثل چرم. ضخیم و همه چیز گران و کم بود.
 تابستان سال ۱۳۲۱ هجری قمری و لغی درسی های میرزا
 تعطیل شد. از راه قزوین به گرمارود. باز گشتم. ...

پندر بعد از ازدواج ۹ سال دیگر در قم درس خواند. بیشتر
 در درس آیات ثلاث (خرانسانی. حجت. صلوات) و خاصه درس فقه
 آیت الله خراسانی و بیشتر در درس آیت الله العظمی بروجردی.
 حاضر می شد.

تا ۲۸ سالگی (جمعاً ۳۲ سال) تحصیل کرده و بقیه عمر را تنها
 به تدوین گوناگون هیچگاه اصانت صفاقت و ضمیر و نظیرت. روحیه
 دیگری داشت. همین روحیه باعث شده بود که در تمام عمر. اجازه
 نداد در هیچ یک از رسانه ها حتی در آثار ناقابل برضی فرزندان
 که در مطبوعات چاپ می شد. نامی از او برده شود. مصداق این
 بیت از سالی نامه رضی الدین آریستانی برده گفته است:

الهی به آنان که در تو نگردد
 نهان از دل و دیده مردمند

حتی ما فرزندان وی از همین دستخط مرحوم آیت الله
 العظمی اصغفانی. خبر نداشتیم و پس از مرگ وی تصادفاً در اوراق
 وی یافتیم نشان بی نشانان. بی نشانی است. به قول کلمه
 گشایی:

در کشتن ما سره صفا. قام نیست
 در قید نام ماند اگر از نشان گذشت

تنها. تدوین را دوست داشت. آن را هم برای دوری از هر
 گونه کسب نام. بیشتر در خانه خود. انعام می داد.
 می فرمود: آگاه. در روز تا سزده دوس می دادم. و نوشتاد
 شهید آیت الله مرتضی مطهری. از کسانی است که نزد پندرم درس
 خوانده اند.

حتی تا پیش از بسیاری. شرح تجرید و اسفار را. برای عده
 ای از استاد های دانشگاه. درسی می گفت.

تجارتها و چشمنگین بر آنتهم از بدی ناقص امثال من این
 بود که به نوشتن کتاب. ملاحظه ای نداشت. زکات علم خود را تنها
 از طریق تپوشش می پرداخت. جز دوسه رساله آن هم در این اواخر و
 با اصرار بی حد فیض ما. تازه در مرضعات مورد علاقه خودش. نه
 معانت متداول مطلقاً کتابی نوشت. من یکروز جسات و خدمتشان
 عرض کردم: ایبکه شما. به نشر شفاهی دانش خود. بسنده می
 فرماید. آشاه نیست؟

در پاسخ با همان آرامش و ملاطبت پیامبرانه ای که همیشه
 داشت. لبخندی زد و تنها این شعر بزمای جدی را فرات فرمود:
 شد مشتبه ز کعبه. به میخانه. راه ما
 ای خوشتر از هزار یقین باشباه ما

بدر بزرگی های داشت که همه آشنایان و دوستان و شاگردان

و نزدیکان او با آن‌ها یا دستکم با برخی از آنها ، آشنا بودند و من
 پس خواهم کرد آن ویژگی‌ها را با دقت در انتخاب کلمات ، بدون
 لفظ بازی ، و خارج از اعداد ما ایرانی‌ها در فضیلت تراشی برای
 درگذشتگان که می‌دانید زنده خوب و مرده بد ننامیم ، به اختصار
 بیان کنم :

نخستین ویژگی آن زنده باد که به ذهن من آمد هوش و
 مستعدا نبود. علاوه بر درس های رسمی ، به ریاضی و جبر و هیات
 بسیار علاقه مند بود و دست ترس مسائل را سرما از عریق ریاضت
 های خود ، حل می کرد. اینگونه افراد ، غالباً ، حافظه خوبی ندارند ،
 اما از ویژگی های دیگر او حافظه بسیار قوی او بود. جزئیات دیده
 ها و شنیده های تمام عمر خود را از سه چهارسالگی به بعد ، در حافظه
 داشت. از هیچ گنج نظامی تقریباً تمام شعرهای را که درست می
 داشت و اغلب ابیات خسرو شیرین دلیلی محزون و ازدیوان حافظ و
 طاقی سبک شیخ ترانی و شعع معن فراد کرماتی و قصائدی از قاضی
 در مدح آل الله ، بسیار درسیه داشت.

دو هفت پیکر نظامی داستان شب شنبه آن را بسیار
 دوست می داشت. طالب آن است که او ، از اغلب این متون ،
 تعبیرات معنوی داشت و معتقد بود که حکای بزرگی چون نظامی
 گنجوی آثار خود را با دقت ویژه فراهم می آورده اند و آثار آنان را
 جاری و مزهای از حقایق می دانست فراتر از آنچه در ظاهر به نظر
 می رسد. مثلاً می گفت دو هفت داستان هفت پیکر ، ویژگی های
 احکام هیات و نجوم و استفاده ای که نماد از قوای فلکی در امور
 زمینی از جمله علوم فقهیه می کرده اند و به ویژه هفت کورک
 و انتساب و ارتباط هفت فقر هفت رنگ و روزهای هفته با این هفت
 کورک گنجانده شده است.

تناسب و ربط هفت فلز و هفت کورک و هفت رنگ و هفت روز
 هفته ، که حکیم نظامی گنجوی ، تمام داستان هفت پیکر را بر اساس
 همین ارتباط و تناسب ، آورده ، در دیدگاه نماد بدینگونه بوده است :

- ۱- نقره یا سیم یا فغنه یا قمر یا ماه و با رنگ سبز و روز درشنه
- ۲- روی یا توتیا یا عطار یا تیرو یا رنگ فیروزه ای و چهارشنبه
- ۳- مس یا زهره یا ناهید یا رنگ سپید و روز جمعه
- ۴- زر یا ذهب یا شمس یا آفتاب و با رنگ زرد و روز یکشنبه
- ۵- آهن یا حید یا فایح یا ماهرم یا رنگ سرخ و با روز سه شنبه
- ۶- قلع یا برجس یا مسرور و با رنگ سیاه و روز پنج شنبه
- ۷- سرب یا زحل یا کسیران و با رنگ سیاه و روز شنبه

که از رنگ سبز آغاز و به سیاه ختم می شده است. نظامی
 در همین داستان یکجا می گوید :

هفت رنگ است ز بهر هفت اورنگ
 نیست بالاتر از سیاهی رنگ (۴)

بنا بر اعتقاد داشت که در مطروقی هفت داستانی که در هفت
 پیکر ، به تناسب هفت شب هفته ، آفریده شده ، اسرار دقیق علم
 شمس قدیم = کیمیا اوستی های هر یک از هفت کورک و هفت
 رنگ و هفت فلزها هم ، بیان شده است. اما برای درک رمزهای
 تناسبات و حکمت لازم است. نظامی خود گاهی برای هدف های

در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی

و در داستان ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی
 که در روز یکشنبه ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی
 که در روز یکشنبه ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی
 که در روز یکشنبه ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی

ختم و سرودن در هفت روز ، با نام هفت پیکر
 در کتاب هفت پیکر ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی
 در کتاب هفت پیکر ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی
 در کتاب هفت پیکر ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی
 در کتاب هفت پیکر ، در کتب و کتب ۱۱۳۷ کیمیا و شیمی

از گفته های خط

پنهان ، اشاراتی دارد مثلاً در داستان شب شنبه ، از قول شاهی که به
 شهردار و فرمانده سپاهیشان در چنین می رود تا و از آن را در مباد ، پس
 از آنکه در آن شهر تقاضای او را درسد می نشاند ، می گوید :

آن رس کش به کیمیا سازی
 من بپنجاره در سن بسازی (۴)

با دو جای دیگر می گوید :

هان در میان پنجه آب
 چون درم ... در سحاب (۵)

که باز اشاره به عملی کیمیاوی دارد که در آن قلعاً از هفت
 و زینق با نقره و جیوه با به تعبیر نظامی سیم و مسما ، استفاده می
 کردند

حتی در مقدمه کتاب هفت پیکر ، در واقع با نوعی «پراخت
 استهلال» از همین ، اصطلاحات ، سخن می گوید :

سیم را کی بسوزد شایب زر
 غرق باشد ز شمس تا به قمر ... (۶)

از دیوان های شعری عرب هم ، اشعار مدحیه چهارده
 معصوم علیه السلام را غالباً حفظ کرده بود و تا اهل ادب
 را می یادت ، می خواند و طرفان ادیب آن را با لذت شرح
 می داد که شنونده همان قدر که از آگاهی زبان طرفان ، بهره
 مند می شد ، از لذت آن نیز لذت می برد.

ویژه مکتبهدار به مکتبهدار است
 احتساب (۶) در مدح حضرت امیر سلام الله علیه ، ما

فرزندان، بسیار از او می شنیدیم. با مقلح
 مَالِ الرَّحْمَةِ مَدَّةً وَكَثْرَةً لِلْبَشَرِ جبرانی
 یا صاحبی پاتلائی آجبرانی
 ۱ یعنی: هر آن دم که مساکینم. یا در کباب قرآن
 نهاده اند. آرامش نمانم. خنارای ای همزمان. از دست می روم
 . مرا پناه دهید!

وخاصه این ابیات اوان فسیده را چندان دوست می
 داشت و تکرار می کرد که اغلب افراد خانه حفظ شده
 بودند:

مَنْ لِي بِعَاصِفٍ شَلَالٍ يَلْفُشُ
 اِلَى النَّسْرِى كَلْفُشِي وَنَسَاتِي
 اِلَى الَّذِي فَرَضَ الرَّحْمَنُ طَاعَتَهُ
 عَلَيَّ الْبَسْرِي مِنْ جَنِّ وَاِنْسَانِ
 عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الْحَادِي مَدَانَتَهُ
 اَسْفَارُ نَوَارِتِ بِلِّ اَبَاتِ فَسْرَانِ
 نَزَّهَ الرَّبِّ عَنِ مَثَلِ بَخْرِيَا
 يَا تَهْمُ رَسُوْلَ اللهِ يَا نَبِيَّ
 رَحْبُ الْاَلْفِ اِذَا فَسَّحَتْ اَسْمَاكَ

لَوْلَمْ يَقُلْ حَسْبِيَ يَوْمَ طُوفَانِ (۷)

اگر آن هیرون بادیا تا مرا برخاک نجف افکند
 و تنها بازگردد / نزد کسی که خدا سپری از او را بر آدمی
 و پوری واجب گردانیده است / نزد مرتضی علی که همه
 ابراب و سرفه های تورات، فراتر از آن قسرن، مدح او
 را دربر دارد. / بی مانند ای خدا ناگزیر از او تشنه، به
 پیاسیر همانند می سازد / بخشنده ای که چون چشمه های
 جود از سر انگشتان کرمش، فراخوند، اگر بگوید «بس»
 طرفان ترع را تکرار خواهد کرد!

همین علاقه را به آنچه از قصیده هائیه شیخ کاظم
 آذری همدانی شاعر بزرگ قرن دوازدهم، بازمانده است. نشان
 می داد (۸)

جامعیت علمی از ویژگی های دیگر اوست.

شیخ بهایی فرموده است: «غلبتی کل ذی فن و غلبتی علی
 کل ذی فنون» یعنی هر که در یک رشته تخصص داشت، برهن پیروز
 شمولی من بر آنان که «همه فن خریف» بودند در چند رشته کار
 می کردند. برتری یافتند.

پلوراین قانون را شکسته بود، او در تمام مناظرات علمی
 پیروز بود، در محضر او، مناظرات علمی بسیار صورت می گرفت.
 زیرا دوخانه اش باز بود و دائماً دوستان عالم او چه از قم و چه از
 قزوین و رشت و لاهیجان و آستانه اشرفیه و مشهد و... نزد او می
 آمدند.

صفا با جامعیت علمی، سعه صغرم داشت. یعنی با
 وجود آنکه جزو اصحاب مکتب تفکیک و دوست و همراهِ آیت الله
 حاج شیخ محبتی قزوینی بود (۹). ولی هم اسفار ملامتروا و منظومه
 حاج ملا هادی و آدرس می داد و هم قیسات میر داماد را. از همین

بزرگی جامعیت علمی. به دو ویژگی دیگر او می رسم: یکی
 قدرت و فصاحت بیان و دیگر وسعت مطالعه. صاحب این علم هم
 نزد برخی همدوره های ذی چون روانشاد زنده یاد آیت الله حاج
 شیخ محبتی قزوینی و هم نزد پلرخورد، آدرس خوانده ام. پیوسته
 همدوره های خویش، بسیار فصیح بود و قدرت بیان شگرف و عریس
 داشت. حتی در افتخیرین مناظرات، با آرامش و پختگی و با مثال
 های شیرین و ترشیح وافق و با دلائل قوی و معنوی، پیش می رفت
 و سر انجام، مطلب مورد نظر خود را - به قول سعدی -

به کلک فصاحت بیاسی کسه داشت

به دل ها جو نقش نکیس می نکاشت

بخشی از این توفیق، به میل شدید او به مطالعه باز می
 گشت تقریباً تمام ابیاسی که درس نمی داد، مطالعه می کرد. لذا
 همواره، با دست پر وارد بحث می شد و به قول مفسر های ورزشی
 تلویزیون، همیشه، «حرفی تازه برای گفتن» داشت.

در ۱۴ سال اخیر زندگی اش که زسیگر شده بود، در تمام
 عمر، ماه مبارک رمضان را از شب تا صبح نمی خوابید و به عبادت
 و مطالعه می گذراند. و در شب های دیگر سال هم، همواره تا
 پاسی بعد از نیمه شب مطالعه می کرد.

در جنب اطلاعات تخصصی خویش از فقه و اصول و درایه
 و کلام و تفسیر و عرفان و ملل و نحل و علوم غریبه و ادب عرب و
 شعر و ادب فارسی و... در همه زمینه های دیگر هم اهل تفهن در
 مطالعه بود و جامعیت داشت مثلاً کتابخانه ۲۴۰۰ جلدی خود
 که با خون چکر، طی یک عمر فراهم آورده بود، او بعداً یکجا به
 آستان قدس رضوی انتقال یافت. آخرین دیدگاه های غذاشناسان
 بزرگ دنیا را به شرط آنکه به فارسی یا عربی، ترجمه شده
 بوده، نقل می کرد.

من خود باناه دکتر گیلورد هاووز و کتاب خواندن و مهم
 او را گذرانده برای یک زندگی نوین، از طریق بدرآستانه، همانطور
 که بارملاً از طریق آرشاد اودانستم که خطت مقرب می، در فرانسه،
 چاپ منقح یافته است و آن را در تهران، از کتابخانه اسدی، واقع در

سپهان بهارستان، می توان تهیه کرد. (۱۰)

پنلر، بیان وزبان بسیار باکی داشت. یعنی در تمام عرصه های
 حتی کودک و دساله راجح با خطاب آقا یا خانم، مخاطب ساخت.
 هرگز با صغالی بلند، با اسدی سخن نگفت، در تمام عمر، کسی از
 زبان او حتی نسبت به بخود، وی اگر می داشت آشناسی اجتنی
 ملامت، شنیدند.

نمونه واقعی که نظرم بر ما، و خلق بسیار ساده و طراوت روحی
 و خوش طبعی وی از آری بود.

منی دانم آیا تا کنون نزد برخی نشسته و ما به دین برخی
 رفته اند که، هر چند با شما سخن می گویند و با واقعاً در چستانان
 می نگرند، اما در حقیقت، و به راستی، و به شما نیستند. خود در میان
 جمع و دلشان حای دیگر تا شما را در وسط خود نمی
 دانند و نگاه می کنند، اگر خوشایر باشد، در می یابند که آنکه

کردن مخالف اندر سفیه است ، با کار لازم تری دارند و هر قدر هم مزود باشند سرانجام به نوحی بی نایب نشان می دهند و اگر ناشی تر باشند نگاه کردن به ساعت ، با وقت پرسیدن خود را لو می دهند دوست بزرگوارم آقای علیرضا حافظی متقد ادبی معاصر که برای تسلط ، نزد من آمده بود و از سال ها پیش ، پدر را از نزد یک می شناخت ، می گفت :

پدرشا با هر کسی و با هر سطح از معلومات ، مرتقد می نشست ، همان طری که از کسی از مصاحبت او سیر نمی شد ، به راستی در می یافت که پدرشا هم ، سیر نمی شود هر چند در این ملاقات ، این دیدار کنندۀ بود که ازدانش وسع و سخن شیرین و بیان فصیح او ، بهره می برد ولی اوهم از مصاحبت همگان ، در هر سطح و از هر طبقه ای بروند ، به راستی لذت می برد ، یعنی ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود .

من اضافه می کنم که « راستی » و « پاکبالی » ، مثل بوی خوش ، تا در کنارش قرار نگیری ، خود به خود منتقل می شود و بعد از دوام عمر حتی یک دروغ کوچک مصلحت آمیز هم نکفت ، ای جان فدای آنکه دلش با زمان ، یکی است ، و نیز پاکدل بود ، به این معنی که به احدی ظن بد نداشت ، و به احدی در همه عصر حسد نپرد و به راستی و واقعاً از پیشرفت همگان لذت می برد و هر نصیبت و مهارت و هر دانش را سعی در بیگانگان هم ، می نمود ، تا چه رسد به آشناها و دوستان ، به همین دلیل ، برخی نوه های او می گویند ، بابابزرگ اگر چه ۸۶ ساله بود که مرد ، اما ، ما برای او باز برخی جوان های فاضل که از دست رفته اند ، بیشتر فلان ، تنگ می شود .

از مدتی چاپ دیگر او ، ذوق برادر ادبی ، وحشی نقل و تذوق شعری بود ، بی آنکه مطلقاً داعیه شاعری داشته باشد . نخستین شعری از او که پیش از آن در پادم مانده ، شعری است که برای کشور عزیزمان ایران سروده بود :

ایران تو ای مهیبه انوار الهی
الطاف خدا در تو برده نامتناهی ...

مناسفانه هنوز تمام این شعرا را پیدا نکرده ام ، دیگر غزلی است که ابیاتی از آن ، چنین است :

تاکی ز خدا غافل و هتسار خودی
چون خرگسکان ، عاشق بندار خودی
رسم و ره زیرکان چنین نیست که تو
در پیش گرفتاری و گرفتار خودی
بگششت تمام ماه و سال و تو هنوز
خواهی و اسیر کش و دستار خودی
نارفته ز دست تا گرامی عسر
فکری نسا اگر تو سغوار خودی
بارت به تمام روز و شب دائمی توست
تو بی خبر از گوشه ی بارخسودی

چون سوسری او بیمار پیوستی دل
آنگاه تو دلدادۀ به دلدار خودی
در توضیح این ابیات از تان و علوی شیخ بهایی :
« کل من لم یعشق الوجة الحسن
قرب الجئل الیه والرئسن
یعنی آنکس را که نرسد عشق بار
بهر روی بالان و الحساری بیبار
سندۀ خال ز مهر گلرخان
گفته انبانی بود بر استخوان » (۱۱۱)

یک مثنوی بلند در همان وزن ساخته است که برخی از ابیات آن چنین است :

عشق بار و گلرخان را فهم کن
دور از خود ، در حسن جهل و وقم کن
مقصود از گلرخ نباشد رنگ پوست
از بر شستی ، کسی چنین معنا نکوست
ملصود و مقصود او ، حب خلقت
گرچه قدری این عبارات ها خطاست
لیک هر نوحی ، زبانی ساختند
اصطلاحی بهر آن پرداختند
پس جمال علم و لغوت شد سراه
از حمال گلرخان ، ای پاکزاد
ساخت شیخ بهایی پاک بود
گرچه مقصودش غلیظ خاک بود
سوسری اشعرا سخن را ختم کن
ترک نظم شعر بر خود ختم کن

از هر گونه نظار و تصنع سزار بود ، نسد داشت که از
حیات یک طلیه مصولی چهارم نکند ، تا ۷۲ سالگی ، که از زاتری
پای چپ مخالف و زینبگر شد و اداره امور شخصی اش به دست
فرزندانیش افتاد ، حیات ظاهر او همانطور ساده بود که عرض
شد ، عمامه کوچک ، محاسن نه چندان بلند ، شارب ها کوتاه ، سری
بسر ، از آن هم کوتاه تر .
در تمام تمام سنجایا ، در وجود او طبیعت ثانوی و ارتکازی بود و نه
از سر تقلید از کسی :

از حقیقت تا مفید نسوق هاست
کاین چو دآورد است و آن دیگر صفات
بین غنای اصلی یعنی بین صعبانه و تاها را و شام ، هیچ
چیز حتی میوه نمی خورد ، و به تعبیر خودش « تداخل » نمی کرد و تنها
چای می نوشید .
از جهت روحانی هم ، همین پرهیز و مراقبت را ، همیشه
داشت .
همیشه با طهارت بود و وضو داشت .
در تمام عمر (تا ۷۲ سالگی) ، پیش از اذان صبح برای
غز شب برخاست و تا هنگامی که آفتاب می زد ، او مشغول نوافل



دورسن ۶۵ سالگی

این شعر از کسی است که در مدینه، به در خانة حضرت امام حسین صلوات الله علیه رفته و پییزی طلبیده، بزه امام علیه السلام چند هزار دینار را از لای در، به طوری که تنها دست مبارکشان پیدا بود، به او دادند و فرمودند، آن قدر کم است که شرم دارم خود بیرون آمی، و آن مرد با گریه گفته بوده است که چنین دست بپخشند، ای چگونه زبیر خاک خواهد رفت! آنگاه از اینکه بپشندگان هزاره زنده اند.

پس، شعر آن سائل را خطاب به امام رضا علیه السلام
 ۴۰۰۰۰ هنگامی که حلقه در دستم حرم مطهر را دودست می گرفت، می خواند،

این اواخر وقتش که در صحن مطهر قفس، سر خاک دخترش می رخت که چند سال پیش به جوانی، در تصادف، اثر مهبل همراه با شوره‌ش، از دنیا رفته بود، با اشک آرزومندی می خواند:

آنان که در کنار رضا آرمیده اند
 کفرا: نعمت است پشت آرزو کنند
 اینک به آرزو رسیده و چندلغمی نزد دیگر آرزو خورش به حرم مطهر امام رضا علیه السلام، در حسان صحن قفس، آرمیده است.
 بدو عالمی جامع بزرگ و عوامل و عارفی سترگ واصل
 و جهان پیوسته در گوشه ای عادل و عاقل و در همه چیز متعادل
 بود، خاک بر او خورش باد.

یکی نیست به صاحب این قلم بگوید:
 کسرم پندرت بود، فاضل از فضل پندرتو را چه حاصل!
 علی موسوی گومارودی

با نوس ها:

۶- به نقل از زندگی نامه خود نوشت صاحب این قلم در حرمش
 شعر در چنین دفتر شرفک اسلاخی، ۱۳۴۸، ص ۲۶۶

قاف صبح وادعیه بود و چون شب ها هم تا پاسی از نیمه شب بیدار بود، هنگام طلوع آفتاب همچنین بعد از نهار، قفسی می خوابید.
 - در قاف عمر، چه در حضور دیگران و چه تنها بود، پا دراز نکرد و لم هم نهد، در تنهایی نیز ادب حضور داشت، در تنهایی نیز چنانکه در حضور بزرگی نشسته باشد، جز در راتو با چهار زانو نمی نشست و هیچگاه در هنگام نشستن لم می داد

از ویژگی های دستگیر او، زهد و استین و ناآشنکاری بود. گاهی یک قبا را چند سال بپای می نشست و می پوشید ولی چون در وضعی و روشی جلند شیخ و در ظاهر بسیار پاکیزه بود و اهل نظاهر هم نبود حتی زده پکانش در نمی یافتند که او سال هاست، با یک کت لباس، سر می کند.

روش این جنبه از زهد وی را در استغفار روح وی، باید جستجو کرد. به خاطر دارم که یکبار از وی پرسیدم که:

- پرا برخی از اخبار و ابرار، بنا بر آنچه در تاریخ مدون و غیر مدون آمده است، در پی گنجا بوده اند، ابرار و اخیار که نباید زود پرستی کنند و در پاسخ فرمود:

گنجاوی مقلتی استغناست، آنان، گنجا را از آن جهت که به آن ها استغنا می بخشید، می خواستند، نه از سر زود پرستی، نمی دانم که او خود، از چه راهی به این استغنا رسیده بود اما می دانم که او استغنا داشت، تمام دارایی شخصی او، یک عبا و یک ثبا و دوسه پیراهن و لباس زیر و یک تسبیح ساده و یک کف چینی کوچک بود که ناخنگیر و قیچی کوچک خود را در آن می نهاد، و قفس از دنیا رفت، جز این ها هیچ چیز دیگر نداشت.

رحمته زید، و مشخص ترین ویژگی پند، عشق شوری انگیزی می بود که به به پامیر اکرم و امیرالمؤمنین و دو ازاده معصوم دیگر علیهم السلام، و بیرون به حضرت بقیه الله ارواحنا فداء، و خاص الحاص به حضرت امام رضا علیه آفات التحیه و الثناء، داشت.
 بزرگترین دغدغه روحی او، و یکی بود که از او پایدال شدن، حق امیر المؤمنین علیه السلام، می بود.

در محبت چهارده معصوم علیهم السلام استغرق داشت و رحمت و رضوان الهی بر روان پاک او و بخواند او را با این بزرگواران محبت فرماید.

اساس هجرت دانسی او به مشهد مقدس، آیه تیغ او اکثر فرزندان امین عشق وی به حضرت امام رضا علیه السلام بود، با آنکه ۱۴ سال آخر عمر را در برمنگلی پیر خدایم نشست، اما با حسین وضع، گاهی سه بار در روز به زیارت آن حضرت مشرف می شد، همیشه از ضلع جنسی واز دری که حلقه ای دارد، مشرف می شد، آن حلقه را در دست می گرفت، تقریباً آن را با اشک خود بشست و می داد و همیشه این بیت شعر را می خواند:

لم یخب الان من رجاك و من
 حرک من دون بابك الحلقه (۱۴)

یعنی کسی که به تو امید بست، و آنکه حلقه در خانه ات را گوید، نا امید نشد.

۲ دیوان حکیم سوری، افسانه‌ها، انتشارات اعظمی چاپ پنج تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۶

۳- صفت پیکر نظامی کهنیوی، من علی و انفرادی، تصحیح دکتر برات رحمانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، بیت ۲۵۵۲

۴- همان، ص ۷۵ بیت ۲۱۵۵

۵- همان، بیت ۲۲۰۷

۶- همان، ص ۱۹، بیت ۵۲۷ به بعد

۷- ۱۳۷۷، ص ۱۱۲۷، برای شرح حال وی رجوع فرمایید به رباعه اولاد ذیل علا مسعنا و الفدرج، ص ۳۶۹ چاپ چهارم، دارالکتب المعرفی بیروت، ۱۳۷۷

۸- برای دین قام قصیده رجوع فرمایید به الفدرج، ص ۳۶۹ چاپ چهارم، دارالکتب المعرفی، بیروت، ۱۳۷۷

۹- برای شرح حال وی و ابیاتی از قصیده او، رجوع فرمایید به رباعه اولاد ذیل آردی

۱۰- تا سی که در رباعه اولاد ذیل آمده شرح مختصی فرماید هنگامی که پس از چهل سال از مشهد، خارج و برای دین امام حسین (رض) که آن زمان باز زندان آزاد شده و در قم بود، عازم قم شد، بین راه در شهر ری، بر پیروان خود، زیارتی فرموده از سره، ۳۲، از م صحبت کرده و چند سالی در شهر ری، به سر می برد

۱۱- همیشه به کتابفروشی، کتابخانه می گفت، چه فروخته کتاب، کتابخانه دار معتقد بود، کتاب، بها ندارد، و این پول های ناقابل اعتبار خود اوست که می دهد، بهای رخت فراهم کردن آن است، کتابفروش اگر روحیه تجارت داشت، می رخت پارچه می فروخت، اما پاکدلی شکر می گفان می کرد که همه کتابفروش ها، با علاقه به نشر علم و فرهنگ، این کار را برگزیده اند و افتخار می کنند.

۱۲- کلمات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی چاپ سوم، نشر چنگامه، ص ۱۵۴

۱۳- شماره انوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰

۱۴- این نام مطلب شعر است، اما خوب است، البته سعی کرده ام وصف شامکهان و اسب و بعد زیارت شما، همه را شاعرانه، بیان کنم، اینک آن شعر:

شامکهان آن زمان که سر زند اختر
از آفاق آسمان، به جانب خساور
خور، به دگر سوی آسمان رود آرام
بن همه کاهیده: رنگ روی مزعفر
راست چنان چون کسی که بیگانه افند

در دل بند و شود نکیده و لاغر
با چو یکی نیم بر فروخته هیزم
کافکنش کس به آب و میرزای آذر
شامکهان چون به دشت و کوه، نماید
هرچه زخرد ویزرک، تار و سکر!

دختر دهقان ز چشمه سار بن گوه
آب برآرد، به کوره های سدور
کوه شود خالی از خرای پلنگان
دشت فروخته شد از سکوت، سراسر
سوسوی فانوس های دهگانه آزدور

چون به افق، خیل کوهبان منور
هیچ نخیزد، سگر نسیم شبانگه
هیچ نمیند، به جز خیال من، ایمن

نیز تک و رند پوری، اسب خیال
شامکهان چون شود، چو مرغ زند پر
بیان و دلم راه به پشت گیرد و نازد
حس و نس ماندن همچنان به زمین بر
شب، همه، هنگامه خروج خیال است

عاطفه بر او، چو بیزراق، پیسیر
هیچ به راهش نه ترس از زیر گوه
هیچ نه پیش ز سنگلاخ و زگرد
بر جهد آزاب، همچو باد و نخیزد
آتش و خاکش زسم و ساق و ویرور

چون بیزد بانگ، بانگ رعد، صهیل اش (۱)
ارق نشانی که این هیون خیالی
خود به کدام اسب، همسر است و برابری
گویم اتون که با رگی خیال

راست بود همچو رخس در سر و پیکر
بال بلندش، فرو نشاندن به گردن
برم و سپید و برینشین و مشین
ازین سرتا به پشت گردد، چو ماهی:

منحنی و ساده و خسبده و پیکر
چشم: دو الماس آبدار شبه گون
دردل دو نیم گوی آبش مرمر

بعد الحزین

سرگشوده ی من برای پند، خود از دل بر زبان، سامده است، کی شعر تر آنگزود، خاطر که حرم باشد، نامه ای را که به شعر، فرسال ۱۳۵۳، از زندان ساواک برای پند، در پاسخ یکی از نامه های او، فرستاده بودم، در ابتدا، می آید
یاد آوری کنم که این نامه را سه بار در زندان ساواکس و ارسال کردم تا سر الحماز آن سانسور زندانیان ساواک گذشت و به دست پند رسید

حضرت خداوندگار پند!

بازدود:
شد عدنی که با تو مرا گفتگو نشد
ای بی نصیب چشمم وای بی نوا دلم
دوبار نامه نوشته ام که گویا فرصت نقرموده اید به سایه
دستی مفتخرم فرمایید و یا چون این نامه ها به دست سفارشی
نیست (۱) به دست آن عزیز نویسنده است، اینک برای بار سوم، نامه
ای را که در فراغ و فرصت زندان، از سر تفتن به شعر سروده ام،
برایشان بازنویسی می کنم: یعنی دقیقاً همان چیزی را که هر شب در
عالم خیال، از خاطر می گذرانم، به شعر سروده ام: تبر اسب خیال
سوار شده و هنگام شامگاه تا شهر ری و به دستنویس شما شناخته

تعلیم سبیری کرد و با استماع ندای ملکوتی با ایتها النفس المطلبه
لرجی الی ربک و اضحیه مرضیه جام تسلیم و رضا از کف ساقی
گوش گرفت و در ایام شهادت صاحب ولایت عظمی به مولای
خویش پیوست .

دانشور آیین مصطفی (ص) زیاده علی مرتضی (ع) حضرت
آیت الله سید محمد علی موسوی گرمارودی در سرگراش سرود .
جان خوشش را به دیدار نیاکانش گرم ساخت و در شبی که فرشتگان
به امر حق فرود می آیند ، روان او بر فراز رفت ، گویی آن جان
پاک را در شبهای دیدار امیرمؤمنان (ع) پیش از این تاب ماندن
در کالبد نبود ، بیگمان او از مصادیق بارز عالمان عامل و سالکان
واصل و زاهدان کامل بود . در سرگ آن سرور آئیندهیگیم و به
عالمش نشسته ، آسمان سینه ابری و ابر دیده ، اشکیاوست اما نمی
گویی جز آنچه فرمان یافته ایم ؛ انا لله و انا الیه راجعون .
پژوهشگاه معارف

از میان تسلیت ها

از میان تسلیت های بسیار فرمائی که به مناسبت رحلت پدر
بزرگوارم ، به دست من رسید ، دو مرتبه آن یکی شعر دیگری (نثر) را ، با سپاس
بسیار ، در اینجا می آورم نمونه شعری : از دوست برادر بزرگوارم ، خسرو
احتشامی هونه گاتی ، محقق فاضل و قاضی خوش فطرت کشور است . که از
استفهان به دفتر گلپرغ ارسال فرموده بودند و مرتبه نثر از پژوهشگاه معارف پناه
عاشقوری مشهد است که در روزنامه خراسان ، در مشهد ، چاپ شده بود .

گرمارودی

نخست شعر هونه گاتی :

پلای عمر تو باد ...

پلای عمر تو باد ای خجسته فر ای دوست

تورا که رفت ز سر سایه پدر ای دوست

شیرک هفت سنگین بردهاری گوی

مرا که هست دل چون تو نوحه گرای دوست

مباد نخل در صورت ز سوزک نیلی پوش

مباد سر سوزد ، زگره ، نثر ای دوست

بهره گنج تورا آسنان و پنهان کرد

نه گنج ، صلابت ، مهر ششهرای دوست

طلب کنی و تنهایی به هیچ دریا

که نیست در صدف خاک این گهرای دوست

پدر نه ، جام مصنان به بر استفا

پلور نه ، آینه سالدک نظر ای دوست

خزان تسلیت ، ای روح آفتاب ، ای بار

خزان صفت ، ای چشما سحر ، ای دوست

عصای موسوت هست و ذوالفقار علی

ز صبر شعر تر و چهره هنر ، ای دوست

به حضرت تو سراسر مجمل است سوگسرد

زبان مرتبه کسوفه و مختصر ، ای دوست

من و مفاخری و کاروانی و جری

به سینه ، سوز تو دارم شعر ای دوست

شماره ، زهرا زنده رود و ما ، این است

پلای عمر تو باد ای خجسته فر ای دوست

خسرو احتشامی هونه گاتی

و اینک متن تسلیت پژوهشگاه معارف :

در باب لبش صحبت روحانیان که زود

چسبون بوی گل زینت گلزار می روند

به گردار شمع که فرد میرد یا سرخ گلی که از باد خزان

پشرد ، فرزانه سردی دیده بر هم نهاد .

از شمار دو چشم بند من کم ، وزلسار غره هزاران پیش

دریغا از سالک شبر وادی حای عرفان و اخلاق که صر

خیزش در این سینهی سراسی ، به یاد حق و احیای دین و تعلیم و

سپاس و پوش

پس از رحلت حضرت آیت الله سید محمد علی موسوی
گرمارودی ، نفس الله نفس الزکمه در بهمن ۷۵ بسیاری از سردران
ارشد در مراسم تشییع و سوم و مجالس متعدد دیگر ادرمشهد و
هفتم ادر مسجد الجواد تهران ، رئیس مجالس متعدد در تراسل هفتم
و چهارم و مجلس در کرج و یک مجلس در قزوین و یک مجلس
در گرمارود و دو مجلس در تنکابن شرکت با با تلفن و تلگراف و سایر
با دور بکار و با نامه ویا در مطبوعات ، ابراز صدهای و لطف
فرمودند البتة توجه ویژه ای که به مراسم بزرگداشت آن عالم ربانی
ابراز شد ، به ویژه در مراسم هفتم در مسجد الجواد تهران که هجوم
جمعیت از فضای مسجد به کویچه و خیابان کشید ؛ احترام است
که هرگز بسیار دل ما ، به علم و عالم الهی و عارف بی پرایه ، می
گذارد و اجر هم علی الله ، با این کلمات کوتاه چگونه می توان از
عهدا شکر آن همه مکتوم و بزرگوار ، برآمد ؛ اینها همه
شکر بزرگوارانی که از تهران و گرمارود و قزوین و کرج و تنکابن و قم
خود را به مشهد رساندند تا در مراسم تشییع و خاکسپاری ، شرکت
نمایند ؛ گمانی که در همه با برش از مراسم بزرگداشت شرکت
فرمودند از جمله در مجالس و محافل

مشهد :

استادان و محترم استان خراسان و روحانیت معظم مشهد ،
شهرآرادی و نویسندگان بسیار گرانقدر خراسان ، برخی استادهای
بزرگوار دانشگاه فردوسی ، مقام استادهای گرانقدر موسسه
علمی پژوهشی عاشورا و پژوهشگاه های متعدد آن ، پناه پژوهش
حای اسلامی آسان قس و ...

دوهران :

برخی از آیات عظام که فایندگان محترم خود را از قم فرستاده



چند ماه پیش از وفات

مجلس شورای عالی فرهنگ و معارف
 (مجلس شورای عالی فرهنگ و معارف)
 از آقایان: ...
 (ع. ص. ۳۲۶) ...
 ...
 ...

از فرهنگ و معارف

از بهبهان:
 فایزنده محترم ولی فقیه امام جمعه بهبهان، ویرای از دوستان در آن شهر.
در تنگابن:
 روحانیت معظم تنگابن، نماینده محترم ولی فقیه، امام جمعه تنگابن، بر مقام فاضل های مكرم مادری و پسر و گرمارودی های متبهم تنگابن و بسیاری از اهالی محترم و شریف محله های مختلف تنگابن.
دو گرج:
 روحانیت محترم گرج والرت و برخی از قضات ارجمند شهسواران گرانقدر و نویسندگان و برخی از استادان دانشگاه و فرهنگیان ارجمند و خاصه گرمارودی های متبهم گرج و هیأت حسیبی گرمارودی ها ...
دو قزوین:
 فایزنده محترم ولی فقیه در استان قزوین و امام جمعه قزوین، نمایندگان ارجمند محترم قزوین در مجلس شورای اسلامی، نماینده محترم ولی فقیه در ولایت و امام جمعه معلم کلاهد و روحانیت معظم رود بار والرت و قزوین، ائرنی ها، ویژه گرمارودی های متبهم قزوین و سایر سروران ...
 از امام سروران ارجمندی که با بذل محبت و لطف به هر طریق از اتلفن، ارسال تلگرام، درج تسلیت در روزنامه ها، دو نوا (ه) فاکس، حضور در مجالس بزرگداشت و با تشریف فرمای در منزل داغدیدگان اتفاق فرموده اند، سپاسگزاریم و سلامت و عزت و سعادت بکآن بکآن ایشان را از خانواده متان سألنت داریم و از اینکه، بر اثر نالات روحی، پاسخ به پیکانک این سروران، میسر و مقدر شد، خاضعانه پوزش می طلبیم.

خانان گرمارودی

بودند. و برخی از حضرات آیات تهران از اعضای شورای محترم نگهبان و مجمع تشخیص سلسلت و غیر آن برخی استاد های بسیار گرانقدر دانشگاه تهران و دانشگاه های دیگر و دانشگاه اراک، شاهران بسیار گرانقدر نویسندگان ارجمند برخی نویسندگان و انساب مطبوعات به ویژه مدیران مسؤول گرمای تامه های سلام، گل آقا، اطلاعات، کیهان، ایران و ماهنامه گرمای گلک، نیز:
 وزیر و معاونان و مشاوران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان میراث فرهنگی، معاونت برنامه ریزی و نیروی انسانی آموزش و پرورش، رئیس هیات مدیره و مدیر عامل فروشگاه های زنجیره ای رفاه، سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی، سازمان مراکز ایرانگردی و جهانگردی و مشاور وزیر در جهانگردی، استاد پشتیبانی افغانستان وزارت امور خارجه، سفارت محترم جمهوری اسلامی ایران در وین - فیلیپین، دو استر عسومی بانک مرکزی، فرماندهی نصر از مرکز جرمادنی کل قرا، مدیر کل آموزش و پرورش خراسان، اداره کل موزه های سازمان میراث فرهنگی کشور، شورای شهروذارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مدیر کل ارشاد اسلامی استان تهران، و معاونان دفتر شهروادب و روسای ادارات فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران، مسؤول میراث فرهنگی هنری بقیه الله (عج) نجف آباد، دانش آموزان گرانقدر دبیرستان حکیم نظامی قم، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس، دبیر اجرائی جلب مشارکت های مردمی و دانشگاه، علوم بهزیستی و توان بخشی، خاندان مكرم روانشاد سید الشهدا امیری شهروذکی، برخی از نویسندگان و شاعران بسیار گرانقدر اسفهان، معاونت اجرائی شهر داری شیراز، مدیریت عامل، بخش هنری - بازگانش سروش و نویسندگان و کارکنان گلچرخ، معاونت پژوهشی مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، و مدیریت شرکت های پیکره ...